

برخلاف آنچه تدارک دیده بودند

## حاکمیت دو گانه

### به قدرت چندگانه تبدیل شد

سه ماه پس از تحویل ریاست جمهوری به محمود احمدی نژاد، آن میلیون ها صاحب رای که به وی رای دادند بتدریج چشم باز کرده و به پایان انتظارها و خوش باوری ها نزدیک می شوند. نه خودش و نه دیگران او را رئیس جمهور به حساب نمی آورند. مصباح یزدی احمدی نژاد را شاگرد خانگی خودش می داند. فرماندهان بسیج مدعی اند بدون شناسنامه هایی که با آن رای داده اند احمدی نژادی وجود ندارد و به همین دلیل نیز پست های کلیدی در دولت را طلبکارند. 300 هزار ناظر شورای نگهبان نیز مانند فرماندهان بسیج سهم خود را هنوز در دولت کامل شده نمی دانند. باهنر نایب رئیس مجلس اینجا و آنجا هنوز تکرار می کند که پرونده احمدی نژاد در وزارت اطلاعات وی بسته است و اگر او نبود، الان احمدی نژاد رئیس جمهور که هیچ، شهردار اردبیل هم نبود.

ذوالقدر جانشین فرمانده سپاه از همان ابتدا گفته بود که سپاه با يك طرح پیچیده و چندلایه احمدی نژاد را رئیس جمهور کرد و با همین ادعا عملاً "امنیت" کل کشور را مانند فرماندار نظامی کل کشور برعهده گرفته و چهره به چهره احمدی نژاد ایستاده است. قالیباف، شهردار تهران کلید طلایی تهران را در گاو صندوق اسرار شهرداری چرخانده و پرونده های مالی، لف و لیس ها و بخشش بودجه های محرمانه به محافل و کانون ها را بیرون کشیده است. احمد جنتی که بجای خود، حتی الهام و جهرمی که از شورای نگهبان به کابینه کوچ کرده و وزارت کار و سخنگویی دولت را برعهده گرفته اند خود را از تاج بخش های 28 مرداد کمتر نمی دانند.

چمران رئیس شورای شهر تهران همچنان خود را رئیس احمدی نژاد محسوب می کند. نوسان های پیاپی او در انتخاب همکاران و یا انتصابات که انجام می دهد خود حکایتی است جداگانه و موید این امر که او خود هم نمی دانست یکبار در چنین جایگاهی قرار خواهد گرفت. آخرین نمونه ای که کمتر زیر ذره بین قرار گرفت انتصاب کلهر بعنوان نماینده وی در سیمای جمهوری اسلامی است. پس از اعتراضاتی که به سخنان کلهر مشاور فرهنگی احمدی نژاد در جریان انتخابات و پس از آن شد، کلهر به حاشیه رفت و اکنون که احمدی نژاد نماینده ای برای سیما باید معرفی می کرد، کس دیگری جز او نداشت! او را دارای چنان ظرفیتی تشخیص نداده اند که در حد اختیارات خاتمی، در پرونده اتمی شریکش کنند.

در چنین فضائی است که او مانده است و گروه های فشار و بسیجی هائی که به هر بهانه ای در میان آنها حاضر می شود و برایشان حرف های آتشین می زند. در واقع، او پیش از ریاست جمهوری نیز یکی از سردسته های آنها بود و هنوز هم در همان دایره حرکت می کند. حدت تضادهای اجتماعی و بازتاب آن در حکومت، به پراکندگی بیسابقه قدرت - علیرغم یکپارچگی ظاهری حکومت- منجر شده است.

روی کار آمدن احمدی نژاد به معنای یکپارچه شدن حاکمیت تفسیر شده بود، همین سه ماه گذشته و رویارویی هائی که در مجلس و کابینه با وی شکل علنی به خود گرفته نشان داد که چنین تفسیر و برداشتی تا چه اندازه دور از شناخت علمی از ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی و کشاکش های قدرت متاثر از بحران عمومی جامعه در حاکمیت بوده است. شاید نمونه برجسته اینگونه شناخت های ظاهری و کم عمق را بتوان تفسیرهای امثال احمد زیدآبادی در ابتدای ریاست جمهوری احمدی نژاد ذکر کرد که با ابراز خوشحالی گفت: اکنون

دوگانگی حاکمیت خاتمه یافته و حکومت یکپارچه شده و در نتیجه سیاست های معینی پیش می روند.

آنچه با آمدن احمدی نژاد اتفاق افتاد، ولو آنکه بتوان آن را یکپارچه شدن حاکمیت هم دانست در عین حال به معنای پراکنده شدن و ذره ای شدن قدرت است. برخلاف دوران خاتمی که علیرغم دوگانگی حاکمیت، قدرت در چند کانون اصلی متمرکز بود، اکنون قدرت بشدت پراکنده شده است.

تفاوت دوران خاتمی با دوران احمدی نژاد از جمله در همین است که هرچند در آن دوران با خاتمی مقابله می شد و اجازه اجرای برنامه هایش را به او نمی دادند، اما خاتمی يك پای قدرت بود. در حالیکه احمدی نژاد اصولاً پای قدرت محسوب نمی شود. در دوران خاتمی قدرت در چند کانون معین متمرکز بود. خاتمی، بیت رهبری، مجمع تشخیص، شورای نگهبان، قوه قضاییه و سپاه. که بخش دوم یعنی بخش مقابل خاتمی کمابیش هماهنگ عمل می کرد. حال به صف بندی های سه ماهه اخیر در همین کانون ها نگاهی دوباره باید انداخت تا سقوط جام بلورین قدرت و به هر سو پراکنده شدن تکه های جام شکسته را بهتر دید.

موقعیت روحانیت و حتی مراجع تقلید نیز بشدت ضعیف شده و خام اندیشی است که این تضعیف جایگاه روحانیت به معنای تقویت موضع رهبر تلقی شود. وی که پایگاهی در میان مردم نداشت، جایگاه خود را در میان روحانیت نیز از دست داده که او را مسبب روحانیت ستیزی و روحانیت زدایی موجود می دانند. او خود را فرمانده کل قوا می داند، اما برعکس، سرنوشت او اکنون دست نظامیان است. هاشمی رفسنجانی نیز موقعیتی مشابه علی خامنه ای دارد. رییس قوه قضائیه زیر فشار است و این قوه از درون دچار چنددستگی و از بیرون زیر فشار فرماندهان سپاه است. مؤلفه اسلامی، انجمن اسلامی مهندسين و دیگر ارکان سنتی راست نیز موقعیت سابق خود را دیگر ندارند و ضعیف شده اند. مجلس اصولاً فاقد يك پشتوانه ملی و قدرت مانور است و درست به همین دلیل به جا و بی جا می کوشد خود را مستقل نشان دهد... از این تقسیم شدن و تکه پاره شدن قدرت در جناح راست تنها نظامیان و کانون مافیائی حجتیه سود برده است و از پشت صحنه به جلوی صحنه آمده اند. اما این به جلوی صحنه آمدن نیز موقعیتی را درحاکمیت از آنها سلب کرده که تاکنون در پشت صحنه داشتند و بموجب آن عمل می کردند. بدین ترتیب این برندگان سود نیز در حقیقت تضعیف شده اند، گرچه این تضعیف موقعیت در آینده بیشتر نمود پیدا خواهد کرد. البته، آنها نیز یکجانبه تعیین کننده نیستند. نه تنها نیستند، بلکه بیش از گذشته در تنگنا و رقابت قرار گرفته و هر چه خطر خیز شدن آنها بیشتر در حاکمیت مطرح می شود و چاره جوئی برای دفع این خطر بیشتر می شود، چالش های درون حکومتی تشدید می شود. ما این امر را در انواع انتصابات سه ماه گذشته شاهدیم. از انتصاب رئیس دانشگاه تهران ( که آن را به تعبیری، می توان حتی توطئه ای حساب شده برای تضعیف باز هم بیشتر موقعیت روحانیت و زمینه سازی برای لحظه برکناری روحانیت و برپائی جشن ملی تلقی کرد) تا انتصاب جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران بعنوان معاون امنیتی وزارت کشور.

به همین دلائل، علیرغم یکپارچگی ظاهری حکومت "اصولگرایان" چند پارچه شده، دستیابی به سازش و تقاهم بر سر يك سیاست و برنامه اقتصادی و سیاسی نه تنها از دوران خاتمی ساده تر نیست، بلکه دشوارتر هم هست. در واقع ما به شرایطی نزدیک شده ایم که بموجب آن، دستیابی به تقاهم تقریباً منتفی است. برخلاف گذشته که قدرت در چند کانون قوی متمرکز بود، اکنون قدرت در يك کانون ضعیف متمرکز است و در برابرش انبوهی از کانون های دیگر قدرت قرار گرفته و در حال شکل گیری اند. نگاهی به انواع جمعیت های برآمده با نام

اینارگران، استشهادهایون، سمینارها و همایش های گوناگون بسیج که هر کدام با دیگری در اختلاف سیاسی است و خود را صاحب قوه مجریه می داند و .. بیاندازید.

بر خلاف هیاهوهائی که می کنند، کانون ضعیف قدرت و دولت اکنون به اندازه یکی از کانون های سابق دوران خاتمی که تمام راستگرایان یکپارچه از آن در وحشت بودند هم قدرت ندارد. از تشکل های کوچک مطبوعاتی تا مجلس ششم. از همایش های اصلاح طلبان و دیدارهای معمولی و 20-30 نفره ملی - مذهبی ها و حتی دیدارهای هفتگی وبلاگ نویسان بگیرید و بروید جلو تا برسید به وحشت از وزارت اطلاعات تصفیه شده دوران خاتمی- یونسی که برای خنثی سازی آن مجبور شدند یک سازمان امنیت موازی راه اندازند. بدین ترتیب است که سردرگمی و جدال بر سر تکمیل کابینه هنوز ادامه دارد و علاوه بر جنگ بر سر تسخیر وزارت نفت، با اطمینان می توان گفت که در آینده نزدیک استیضاح وزرای کابینه شروع خواهد شد و صف بندی های شبه نظامی و نظامی به صورت اظهارنظرهای سیاسی آغاز خواهد شد.

دولت یکپارچه حتی در حل مسئله ای بنام مسئله اکبر گنجی درمانده و نمی تواند خود را از زیر فشار داخلی و بین المللی آن بیرون بکشد. اینکه رهبر پراختیار و صاحب قدرت یک نظام، اقتدار خود را در گرو به زانو در آوردن یک روزنامه نگار معترض زندانی می بیند و دولت یکپارچه ای که نمی تواند خود و رهبر را از چنین ماجرائی خلاص کند و از سر قدرت گنجی را مرخص کرده و به خانه باز گرداند، نه از قدرت، که از ضعف است. این دولت، حتی در این حد اختیار و توان ندارد که صلاح رهبر جمهوری اسلامی را به او یادآوری کند. حال همین یک مسئله را مقایسه کنید و اقتدار دولت خاتمی برای خاتمه بخشیدن به حصر آیت الله منتظری.

آنچه هنوز بر روی این تضادها و اختلاف ها سرپوش می گذارد این است که بخشی از ضعیف شدگان این دوره نظیر روحانیت، موفته و حتی هاشمی رفسنجانی از یکسو مرعوب اوضاع شده اند و از سوی دیگر هنوز امیدوارند. مرعوبند، یعنی می دانند که در شرایطی قرار دارند که ممکن است خطر جمع شدن بساط همه آنان به همراه دولت جدی شود و امیدوارند، یعنی تصور می کنند که خواهند توانست در شرایط مناسبی در آینده بحران را از سر بگذرانند. این وضع فعلا بخشی از آنها را به سکوت واداشته و بخشی دیگر مانند موفته با تملق و چاپلوسی امیدوارند موقعیت خود را در دولت جدید حفظ کنند.

حال نگاهی عمیق تر به داخل اتاق دولت بیاندازیم. پس از پیروزی احمدی نژاد در انتخابات پرتقلب رییس جمهوری درون جناح راست و "اصولگرایان" دو جریان و دو سیاست و دو فکر آشکارا رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. از کنار این دو جریان اکنون چندین شاخه نیز جوانه زده و بزودی خود به شاخه ای اصلی تبدیل خواهند شد، اما فعلا همان دو جریان را ببینم.

یک سیاست که "آبادگران"، نظامیان و انصار حزب الله طرفدار آن هستند، با خواب و خیال های باطل سال های اول جمهوری اسلامی و حضور آیت الله خمینی در راس حاکمیت، عبارتست از ایجاد شرایط و آمادگی برای کشتاندن کشور به جنگ یا ایجاد حال و هوای جنگی. تشکیل بسیج پانزده میلیونی به گفته فرماندهان سپاه محور اصلی برنامه این گروه است. پیشبرد این برنامه از یکسو مستلزم ادامه بازی مبارزه با فقر و فساد و تبعیض است تا بتوان توده مردم، لاقول بیطرف نگهداشت. از سوی دیگر لازم است با تصفیه کامل مدیریت و رهبری جمهوری اسلامی از عناصر پیشین، شرایط را برای تقسیم پست ها و مقام ها میان اعضای این بسیج جدید را فراهم کرد. امری که اکنون شک و تردیدهای جدی بخش مهمی از فرماندهان سپاه را برانگیخته و حضور سرداری مانند "ذوالقدر" در کابینه برای خنثی سازی

توطئه های کودتا گونه پشت این اندیشه است. طرفداران این برنامه می دانند کسی بخاطر خدا عضو بسیج نمی شود. اینان برای امتیاز می آیند. امتیازهای مادی و پست و مقام. بعبارت دیگر سیاست جمهوری اسلامی بنظر این دسته چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی و اداری کشور باید به شکلی تنظیم شود که خود را آماده شرایط جنگی نشان دهد و نیروی هر چه وسیع تری را جذب و پشت سر احمدی نژاد و دولت او بسیج کند.

گرایش دیگر که نمایندگان سنتی قدرت، و در واقع اصولگرایان سنتی از آن حمایت می کنند، طرفدار ادامه تقسیم قدرت در میان جناح راست، تقسیم مقام ها میان اعضای این جناح و پایان دادن به شعار و بازی مبارزه با فقر و فساد و تبعیض برای ایجاد پایگاه دولت است. اینان هم نگران مقام خود هستند و هم نگران آن هستند که اگر مردم مبارزه با فقر و فساد و تبعیض را جدی بگیرند قبل از هر چیز بقیه کل رهبران جناح راست و مافیای قدرت و ثروت گرفته شود.

احمدی نژاد از بیم توسعه و گسترش همین بدبینی و شک به انگیزه های او در عالی ترین سطوح حاکمیت است که دیگر سخنی از آوردن پول نفت بر سر سفره های مردم نمی گوید. سخن خطرناکی که سرانجام آن قابل پیش بینی نیست. این عقب نشینی، در عمل بر حدت تضادها و نومید شدن توده مردمی که وعده های احمدی نژاد را باور کرده بودند افزوده و فضا را از داخل انفجاری تر خواهد کرد. حسن این عقب نشینی آنست که برخوردها در بالا برای يك دوره به تاخیر می اندازد، اما فضا برای تداوم درگیری ها در پایین و در نتیجه انعکاس ناگزیر آن در سطح حکومت را بیش از گذشته خواهد کرد.

احمدی نژاد برای پیروزی بر هاشمی رفسنجانی وعده هایی داد که اکنون روی دست مجموع حکومت مانده است. وعده هایی که رهبران حجتیه مانند مصباح یزدی نیز پشت آن سنگر گرفتند تا جامعه را آماده نشستن خود بر کرسی ولایت کنند. این سنگر بندی که کوچکترین زمینه اجرائی در جامعه ندارد و انگیزه سردهندگان آن نیز هرگز عملی کردن آن شعارها نبوده، خشم فریب خورده را متمرکزتر کرده است. خشم و انفجاری که دهها بار مهیب تر از گذشته است.

حاکمیت سراپا فاسد و بحران زده ای که دوران خاتمی نشان داد، کمترین اصلاحاتی را با مرگ خود برابر می داند، نه انگیزه اصلاح این ساختار را دارد و نه توان آن را، اما بخشی از آن تمایل به استفاده از شعارهای ابزاری برای تثبیت موقعیت خود را در این بحران دارد و نیروی مقابل آن نیز با آگاهی از همین ترفند، بی وقفه در حال ایجاد نهادهای رقیب و موازی برای جلوگیری از این استفاده ابزاری و تضعیف موقعیت خویش است. ما اکنون با چنین حاکمیتی روبرو هستیم. حاکمیتی که بیش از هر زمان دیگری تجزیه شده است و بیشتر نیز تجزیه خواهد شد.

مردم از خاتمی چندان توقع حل مسایل اقتصادی را نداشتند چون خاتمی چنین ادعایی نکرده و چنین وعده بی نداده بود. برعکس احمدی نژاد تمام مدت وعده های اقتصادی به مردم داده و اکنون انباشت این وعده ها مسئله اصلی اوست. همانطور که نیروی رقیب آن در جناح راست و صاحب قدرت حاکمیت، می کوشد مانع تحقق این توطئه شود. چالش های بزرگی، در آینده و از همین نقطه شروع خواهد شد.

دیر یا زود با انفجارهای سیاسی مهمی روبرو خواهیم بود. خطر آنست که حاکمیت در میانه راه طی شده کشاندن ایران به یک جنگ ویرانگر تکلیف خویش را با خود معین کند، نه پیش از کشاندن ایران به این ورطه. یعنی ابتدا رایشستگی را در داخل کشور و یا در سطح بین المللی ایجاد کند و بعد برود و یا دست به دست شود!